

دریای خزر، دریای قزوین، دریای مازندران، دریای گرگان، دریای ...؟

ما رفتیم شکار بلدرچین، خروسمان را شغال از خانه‌مان برد

دکتر امیرحسین خنجی

com.irantarikh@khunji

یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۲

ایران امروز

اخیرا يك ای میلی همراه با يك هندوانه از يك منبع ناشناسی دریافت کرده‌ام و در آن آمده که گویا گروهی (چه مرجعی؟ در کجا؟) مشغول انتخاب و معرفی نام (نام رسمی؟ غیررسمی؟ همراه یا بدون شناسنامه؟) برای دریای خزر هستند؛ و گویا قرار است نام «دریای کاسپی» برای آن تعیین کنند (نام عجیبی است! نه؟ درست مثل واژه‌ی «رایانه» که ظاهرا از زبان مردم مترقی جابلسا گرفته وارد زبان ایرانی کرده‌اند). من کار ندارم به اینکه این يك ایمیل جدی است یا شوخی! و چرا کس یا کسانی چنین ایمیلی را برای يك عزلت‌گزین گوشه‌گیر بی‌نام و نشانی چون من فرستاده‌اند که شده‌ام همچون «کرم کتابی» و «همان تیره‌روزم ز بی‌آفتابی!». ولی اینرا میدانم که فرد فرد مردم ایران، با زبانها و نژادهایشان، وظیفه دارند نظرهایشان درباره‌ی آنچه مربوط به کشورشان است را در هر جا که بتوانند بازتاب بدهند. مگر بزرگانمان نگفته‌اند که رفتن به پای صندوقهای رأی به منظور انتخاب کردن افراد معرفی شده برای ریاست کشور و وکالت مجلس يك وظیفه است؟ پس ابراز نظر کردن در هر موردی که مربوط به کشور باشد نیز برای هر ایرانی يك وظیفه است (کاری به این ندارم که حق او است یا نه؛ زیرا این يك مبحث فقهی مطول است؛ و «کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاو نر میخواهد و مرد کهن»).

و اما دریای خزر: فعلا در اثر هوشیاری‌هایی که کشورهای اطراف این دریا در غیاب ما از خود نشان داده و اقداماتی که به‌کار گرفته‌اند، تا جایی که در اینجا و آنجا میخوانیم یا میشنویم، ایران و ایرانی چندان هم نمیتواند در مورد رژیم حقوقی این دریا صاحب اراده و تصمیم باشد؛ بلکه همه‌ی تصمیمها در این مورد در غیاب او گرفته میشود (البته گرفته شده و تمام شده است. خیگ درید و روغن ریخت). ما که تا اوائل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی صاحب پنجاه درصد حق قانونی و توافق شده در این دریا بودیم، در عین آگاهی از تحولاتی که از آن تاریخ در منطقه رخ داد و میتوانست پیامدهای قابل پیش‌بینی کنونی را به دنبال داشته باشد، هیچ اقدامی برای اعمال (به کارگیری) این حق توافق شده ننمودیم، و با دست روی دست گذاشتن و به انتظار پیشامدها نشستن، درباره‌ی حق پنجاه درصدی خودمان سهل‌انگاری یا غفلت کردیم. پس طبیعی بود که آن رژیم حقوقی که تا آن زمان برجا بود و ما هیچگاه در صدد بهره‌برداری از آن برنیامده بودیم، با اقدامهای به‌جا و به موقع کشورهای نوپای منطقه - که میدانیم خود کرده‌های ما در موفقیت اقدامهایشان نقش مؤثر داشته است - از بین برود و منتفی گردد. خدا بیامرزاد مادر بزرگ را که همیشه میگفت: خود کرده را تدبیر نیست.

درباره‌ی امکان تغییر نام این دریا (یعنی چه؟! که عربها «بحر قزوین» و انگلیسی‌ها «کسپین سی» گویند، و ما دریای خزر گوئیم، ابتدا داستانی بیاورم: يك زمانی يك جمال عبدالناصر بود که خودش را رهبر قوم عرب میدانست، و گویا به همه‌ی گردانندگان رسانه‌های نوشتاری و دیداری و تهیه‌کنندگان کتابهای درسی رهنمود داده بود که نام خلیج فارس را به «الخلیج العربی» تبدیل کنند (که البته همه‌ی دولتهای عربی کردند). در زمان اوج ناصرگرایی عربها و همه‌گیر شدن شعارهای «وحده وحده یا جمال»، من در یکی از کشورهای عربی تحصیل میکردم. جو عمومی جهان عرب در آن زمان جو ناسیونالیسم عربی بود و همراه با آن ضدیت شدید با ایرانی (نه ضدیت با رژیم سلطنتی حاکم بر ایران بلکه ضدیت با ایرانی). این ضدیت در معلمهای فلسطینی ما بیش از همه بود (هنوز هم چنین‌اند، یا دست‌کم من با هر فلسطینی که برخورد کردم او را اینگونه یافته‌ام. هیچ سوری‌ئی را نیز تا کنون ندیده‌ام که ضد ایرانی نباشد). این معلم‌ها در هر فرصتی جوانهای مدارس را گرد می‌آوردند و به خیابانها می‌بردند تا برای جمال عبدالناصر و وحدت عرب شعار بدهند. یكروز يك ایرانی آگاه به من گفته بود که وقتی به تظاهرات رفتید، تو با صدای بلند بگو «من المحيط الاطلسی، الی الخلیج الفارسی». معنای این شعار آن بود که عربها از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس يك قوم واحدند. این جمله‌ئی بود که یكبار خود جمال عبدالناصر در اوائل اوج گرفتار شدنش گفته بود. پس از آن، یكروز ما را برای شعار دادن به نفع عبدالله سلال و

ادغام یمن در مصر به خیابان بردند، و من خودم را رساندم به جلو صف و هرچه صدا داشتم را از خودم درآوردم و فریاد زدم «من المحيط الاطلسی، الی الخلیج الفارسی». اتفاقاً بچه‌ها هم این شعار را سه چهار بار تکرار کردند، تا یک معلم فلسطینی جار زد: «ما خلیج فارسی نداریم. خلیج ما خلیج عربی است. این شعار پلید را بند کنید. دیگر نمیخواهم بشنوم کسی خلیج دشمن گفته باشد».

بگذریم از آن شعار میخواهم اینرا بگویم که با وجودی که از آن زمان تا کنون در کتابهای درسی و رسانه‌های نوشتاری و گفتاری عربها الخلیج العربی و «اربین گلف» مینویسند و میگویند، ولی بسبب وزنه‌نی که دولت ایران- برای ما هرچه بود- در آن زمان در صحنه‌ی سیاست بین المللی داشت، نام خلیج فارس برای همیشه در جهان ثبت شد و تا امروز پابرجا است؛ و حتی هستند برخی از تاریخ‌نگاران باانصاف معاصر عرب که از تحریف تاریخ بیزارند و گاه در نوشته‌هایشان «الخلیج الفارسی» می‌خوانیم. آنچه سبب شد که تلاشهای دشمنان ایران نتواند در تغییر دادن نام خلیج فارس مؤثر افتد، و نام خلیج فارس برای همیشه خلیج فارس ماند، رفتارهای متناسب با اوضاع بین المللی کسانی در آن زمان بود که بر کشور ما حکومت میکردند. اینکه آنها مورد پسند ما نبودند بحث دیگری است. آنها آزمایش خودشان را دادند و رفتند و جایشان را به دیگران دادند؛ و این رسم روزگاران است، و آزمایش شدن‌ها همچنان در جریان؛ که «تلك الايام نداولها بین الناس». «تا که قبول افتد و چه در نظر آید؟».

اگر دولتمردان ما در سالهای نخست دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی برای حفظ و اعمال (به کارگیری) حق توافق‌شده‌ی ما با اتحاد جماهیر شوروی سابق در رژیم حقوقی دریای خزر تصمیم بموقعی گرفته بودند، هیچگاه وضعیت رژیم حقوقی این دریا به جایی نمی‌رسید که اکنون رسیده است؛ و حق ما در این دریا هیچگاه تا این حد ضایع نمیشد. ولی ما رفتیم شکار بلدرچین و خروسمان را شغال برد.

از اینها که بگذریم، آیا آنگونه که در ایمیل یادشده- جدی یا شوخی- آمده است، به راستی کسانی در جایی به فکر افتاده‌اند که نامی برای دریای خزر تعیین کنند؟ چرا؟ تغییر نامهای تاریخی کار ساده‌نی نیست. به نام «اورمیه» بنگریم. این نامی است متعلق به حدود دوهزار و هشتصد سال پیش ازاین؛ و شاید نخستین بار یک گروه تبعیدی اسرائیلی که توسط شاهان آشوری به این منطقه کوچانده شده بوده‌اند این نام را بر این شهر گذاشته‌اند؛ زیرا که یک نام خالصا سامی به معنای «شهر آب» است. یادمان هست که آنرا «رضانیه کردند». ولی بازهم اورمیه است، که البته ارومیه مینویسند. در کتابهای جغرافیایی که ایرانیان از قرنهای سوم هجری به بعد به زبان عربی نگاشته‌اند، نام دریای خزر «بحر قزوین» است که به فارسی میشود دریای قزوین. شاید در زمان ساسانی نیز نامش همین بوده است. در برخی از کتابهای فارسی زمان ما «دریای مازندران» نیز آمده است. از نظر جغرافیای سنتی ما، شرق این دریا سرزمینی بوده که زمانی «گرگان» (و در زمانهای دورتری «هیرکانیا») بوده و اکنون جزو کشور ترکمنستان است. در سمت غرب این دریا اران واقع بوده که اکنون کشور آذربایجان نامیده میشود. اقوام گرگانی و اقوام ارانی هردو ایرانی بوده‌اند. نیمه‌ی شمالی این دریا از شرق و غرب (بزند به شمال)، توسط قبایل ترک احاطه شده بوده است. عربهای فاتح ایران به ترکانی که در بخش غربی در فراسوی مرزهای اران ساکن بوده‌اند، «خزر» (یعنی تنگچشمان) گفته‌اند. ظاهراً این نام را آذری‌ها به ترکان داده بوده‌اند و عربها از آنها گرفته‌اند. در جنوب این دریا هم طبرستان و گیلان واقع بوده است، که هنوز هم هست. دریای خزر اکنون در میان دو قوم با چندین ملیت واقع میشود: در جنوبش ایرانی‌زبانان از تبار تپوری‌ها و گیل‌ها و دیلمی‌ها، در زاویه‌ی جنوبشرقی گرگانی‌ها، و در زاویه‌ی جنوبغربش آذری‌ها ساکنند. بقیه‌ی سه طرفش توسط ملت‌های ترک‌زبان احاطه شده است. احاطه‌ی ترکان بر این دریا به گونه‌ای است که اگر یک خط فرضی از آخرین حد جنوبی مناطق ترک‌نشین از شرق به غرب بکشیم، یک «قطاع» بسیار باریک از آبهای دریای خزر در بیرون این خط فرضی برسواحل مازندران و گیلان باقی می‌ماند. اگر کسانی در جایی هستند که به فکر تعیین نام برای این دریا هستند، با در نظر گرفتن این وضعیت جغرافیایی، و آن وضعیت بین المللی که تا کنون ما در جهان برای خودمان درست کرده‌ایم، آیا فکر نمیکنند که سهم ما در نامگذاری این دریا نیز در حد همان ده دوازده درصدی بشود که در رژیم حقوقی این دریا برایمان قائل میشوند؟

ایران در طول حاکمیت درازمدت قبایل تاتارنژاد قزلباش که آخرینشان قاجارها بودند، از همه طرفش قیچی شد و به یک کشور کوچک و کم‌اثر تبدیل گردید: با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی، خوارزم و سغد، بخش اعظم گرگان، تمامی ارزجان و دیاربکر، عمان و گلپار، و هفتاد درصد مکران از دست رفت، و جزایر خلیج فارس از جمله بندر بزرگ

هرموز با توافق شاه اسماعیل به دست پرتغالی‌ها افتاد و اندکی بعد به انگلیسی‌ها واگذار شد. سپس در زمان پسرش شاه طهماسب، بخش اعظم کردستان از دست رفت، و عراق نیز از حیطه‌ی نفوذ سنتی ایران خارج گردیده ضمیمه‌ی کشور عثمانی شد. بعدها با پیش آمدن آنچه «جهاد با کفار روس» نامیدند و قراردادهای گلستان و ترکمانچای را به دنبال آوردن و بخشی از شمالشرق ایران تا مرو (مرکز سنتی خراسان) از دست رفت. بعد از آن نیز نود در صد خراسان و بیش از نود درصد سیستان از ایران جدا کرده شد. البته استان آذربایجان نیز در عمر ما با تلاش بقایانی از نوادگان همان قزلباشها از دامن کشور قیچی شد، و جریان رفویش را، یعنی بازگیریش را (که پیشترها نجات آذربایجان نامیده میشد) همه میدانیم که چگونه و با چه ترفندهایی اتفاق افتاد. اینک نوبت به دریای خزر آمده که جریان سلب حق ما در آن به پایان کارش رسیده است. بازی برای قیچی شدن سه جزیره‌ی ایرانی در خلیج فارس نیز که از سال 1350 توسط انگلیسی‌ها شروع شده است همچنان بر صحنه است؛ «دگر تا چه بازی کند روزگار»!

حق پنجاه درصدی ما در دریای خزر که تا ۱۳ سال پیش به قوت خود باقی بود، در اثر سهل‌انگاری و غفلتمان و در اثر «خودکرده‌هایمان» از دست رفته است. دریا از آن دیگران است، و ما هر نامی بر آن بنهیم، صرفاً برای خوش کردن دل خودمان است و دردی را دوا نخواهد کرد. جهان فعلاً این دریا را با نام «کسپین سی» میشناسد، و هنوز کوره‌امیدی هست که همچنان «کسپین سی» بماند و کسی در صدد آن نباشد که نام دریای ترکان (که نمیدانم به ترکی چه میشود) بر آن بنهد. حال، ما به آن دریای خزر بگوئیم یا دریای مازندران یا دریای قزوین، فرقی نمیکند.

هر چند که قزوین از دریای خزر دور است، ولی میدانیم که نام «دریای قزوین» ترجمه‌اش «کسپین سی» است و در منابع جغرافیای سنتی ما هم که عموماً به زبان عربی هستند راه به جایی می‌برد؛ زیرا که در آنجا هم «بحر قزوین» آمده است. یعنی اگر بگوئیم دریای قزوین- که يك ترجمه‌اش «کسپین سی» است- درست مثل گفتن خلیج فارس است که يك ترجمه‌اش «پرشیس گلف» می‌باشد.

چون نام قزوین آوردم، یادم آمد که تلفظ ایرانی‌ی قزوین، به نوشته‌ی مسعودی (در مروج الذهب، تألیف اوائل قرن چهارم هجری) «کشوین» بوده است. این نام، به احتمال زیاد بدون ارتباط با قوم کهن «کاشی» (به یونانی: کاسیت) نباشد که يك شاخه از قوم آریائی و احتمالاً نخستین مهاجران آریائی به غرب فلات ایران بوده‌اند و از اوائل هزاره‌ی دوم قبل از میلاد در این نواحی می‌زیسته‌اند. چه بسا که نام کاشان نیز با نام همین قوم در پیوند بوده باشد.

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>